



۲۰۱۷/۰۹/۱۵



مصطفی عمرزی

دنیای شاه شجاع (دیوان شاه شجاع درانی)



ایفای نقش، اگر سیاسی باشد، تگرگی ست (ژاله) بر زنده گی که در شدت آن، ترسیم صورت، در خراش آسیب ها، به نمای مکدر تاریخی نیز مبدل می شود. در افغانستان ما در ادبیات منتقد، در جایی که خیانت به وطن، در پیوند با بیگانه خوانده می شود، شاه شجاع، خواسته یا ناخواسته، اصطلاح یا عبارتی ست که مثل می شود. در این کنایه، روزگاری ببرک کارمل را مثال می زدند و اگر در الباقی حیات ما، تاریخ- تحریف نشود، کسان دیگری اند که در برجسته نمایی روابط، در همان دقت که حال زار وابسته گی ها را از لفافه ی کمک ها، بیرون می کند، ردیف شاه شجاع ها، به چندم خواهند رسید .

اما شاه شجاع تاریخی در میانه ی قرن ۱۹، در هنگامی که افغانان با پدیده ی «فرنگی»، آشنا می شدند، و این استعمار، اسلامی نبود (قدرت مسیحی و اروپایی)، مردی را در تالمات آن روزگار گزند می زنند، که وقتی در دنیای او، دنیای تفکر، شعر و زنده گی، وارد می شویم، همانند پیری ست که از لحظه های زنده گی در لمحہ های عشق، یک شاه شجاع دیگر را معرفی می کند؛ شاه شجاع عاشقه پیشه، نه همانی که در تاریخ معاصر، درست یا نادرست، سمبول خاینان شد .

باده چون آرد به مستی چشم جادوی تو را
می دهد تعلیم قتل تیغ ابروی تو را
در بیاض دهر نشگفته ست چون روی ات گلی
گل نبیند این قدر رنگینی و بوی تو را
باعث جمعیت دل ها شکنج زلف بود
شانه بر هم زد چرا آن جعد گیسوی تو را
گر بگرید چشم خونبارم چو ابر نو بهار
بشگفاند غنچه های گلشن کوی تو را
از صبا هر دم مشام خشک مغزان، تر شود
هر سحرگاهی که آرد نفخه موی تو را

ای که گفتی شاه شجاع از ما چه داری آرزو آرزو دارم که یابم وصل دلجوی تو را

جامعه شناسی قرن نوزده در افغانستان در محکم شدن جغرافیای افغانی در شکل مثبت بسته، تبارز هویت ملت یا مردمان مسلمان و افغان که به استعمار، با توهین و سرکوب، نه گفتند، در محیطی که هنوز درایت و کفایت شاهان، حدود و اراضی را کم و بیش می کردند و مفهوم وطن در واحد سیاسی، به درستی ناشناخته بود، مردی از تبار بزرگان، شاعر و فرهنگی، اما در کسوت سیاستگری، بازنده می شود که در شعر او، می توان میل به زنده گی را در نمونه ی سیاسی، در تقلا به توانی بررسی کرد که سعی برای قدرت، در آن روزگار مکرر، هنوز بسیار دور از مفاهیمی بود که بعداً با اتهام پیمان شاه با یاران غیر مسلمان اش، او را به تکفیر دوستانی واداشت که در شدت اعتراض مردم ما، بالاخره ننگ یک شکست مفتضح برای مردمانی شد که در توصیف امپراطوری انگلیس، جهانی می نمودند .

زمینه های کنونی، در تدقیق جوانب قضیه، مسایل را از باب فرد و روابط او بیرون کرده اند و در یک فضای بازتر- روان شناسی، جامعه شناسی، درک مسایل خارجی، نگرش بر واقعیت های متابعان و حدود ارضی، در منشآت قدرت که امیران و حاکمان روزگار گذشته، چه گونه میل می کردند، اسباب مختلفی را رونما می کنند تا در تنوع آن ها، بدانیم- به خصوص در قرن نوزده، هرچند فارورد پالیسی استعمار، ماشین جهان خواری ست که می بلعد، اما در رابطه ی قدرت و سیاست، می تواند به انعطافی بیانجامد که در افغانستان معاصر، تا پیمان های ببرک کارمل و جبهه ی متحد، کسانی مثل می شوند. به این معنی که نیروی جادویی قدرت، با خیره گی بیشتر، می تواند پیامد هایی را اغماض کند که کسانی در مثال شاه شجاع ها، نوع دیگری از چهره ها را تاریخی کردند .

کتاب «دیوان شاه شجاع درانی» که شامل اشعار دری این پادشاه تاریخی می شود، ما را با مردی آشنا می کند که وقتی آهنگی از شادروان احمد ظاهر و شادروان ظاهر هویدا را می شنویم، به جز معدودی، نمی دانستند شعر آن آهنگ خوش، از مردی ست که در بازی های سیاسی، نیک نام نیست .

صبح دمید و روز شد یار شیدینه خانه رفت

صبح دمید و روز شد یار به این بهانه رفت

یار به این بهانه رفت

یار به این بهانه رفت

شب که پس از هزار روز آن بت رشک مهر و ماه

شیشبه به دست قدح به جیب آمده بود عذرخواه

مرغ سحر! تو گم شوی، یار به این بهانه رفت

یار به این بهانه رفت

یار به این بهانه رفت

دیوان شاه شجاع، دنیایی ست که در بازتاب شعر، یافت چهره ی او را برخلاف قدرت، سرگردانی ها و بالاخره تلخی های حضور استعمار و در کمین مرگ، به مردی می کشاند که خیال او در زیستن- حظ، انتظار و وصال، رخت از روگار می بندد و در این اعتکاف، روح فقط در کالبد عشق می تپد .

بی وفا یارم! جدایی از تو شد از ما نشد

ترک بزم آشنایی از تو شد از ما نشد

می نمی دادم ز اول دل به مهرت ای نگار

ز ابتدا این دلربایی از تو شد از ما نشد

من هم از کویت اگر برخاستم معذور دار

زان که ترک آشنایی از تو شد از ما نشد

ممتزج بودیم با هم هر دو چون شیر و شکر

عاقبت رسم جدایی از تو شد از ما نشد

دور گشتی از من مهجور پیوستی به غیر

خوب شد کاین بی وفایی از تو شد از ما نشد

بسته بودی با شجاع الملک، سر عهد و وفا
عاقبت این بی وفایی از تو شد از ما نشد

مرا صید و تو را صیاد گویند
تو را با این فن ات استاد گویند
اگر پرسی غم دل هاز عشاق
به آه و ناله و فریاد گویند
تو را سیمین بر و شیرین ستمگر
مرا محنت کش و فرهاد گویند
اسیر غمزه چشم تو صد دل
از آن چشم تو را صیاد گویند
نمی پرسی گهی حال اسیران
از آن سرو تو را آزاد گویند
کسی که دستگیر من مدام است
شجاع او را شه بغداد گویند

استاد عبدالغنی برزین مهر (مصحح و مهتم دیوان شاه شجاع درانی) در مقدمه ای که نوشته است، تذکر می دهد، بیشتر ابیات دیوان شاه شجاع، در روزگار تلخکامی های او در قلعه ای در پشاور، سروده شده اند. در کتاب واقعات شاه شجاع که گفته می شود بخشی را به قلم خود نوشته شده است، دشواری های او پس از خلع سلطنت، او را در دربار مهاراجه رنجیت سنگه، آشنا می کند که آن مرد حيله گر، هرگز وفایی نمی کند که در سلطنت اعلی حضرت تیمورشاه، به قدرت افغانان، احترام می گذاشت. کمک به شاه شجاع در بدل دریافت الماس کوه نور و اخذ امتیاز در معاهده ی لاهور که در شراکت مستقیم با انگلیس، آینده ی شاه شاعر را مکرر کرد، در نیش هایی که به زنده گی می خوردند، همانند ابیات بالا، شاه تاریخی را بسیار حزین کرده است که در نمونه های مختلف، دنیای خصوصی او در تندر حوادث، دستخوش تغییر می شود و در دوران دشواری ها، سرنوشت شوم او در شاه شهید بود .

آنانی که مرا با تو، رسیدن نگذارند
گر ناله کشم، ناله کشیدن نگذارند
فریاد ز خوبان جفا کیش که خونم
بر خاک بریزند و تپیدن نگذارند
در باغ وصال تو، رقیبان همه گلچین
یک گل به من غمزه، چیدن نگذارند
خواهم به برش آیم و بینم رخ آن ماه
اما چه توان کرد که دیدن نگذارند
قطع نظر از بوسه نمودیم که دشنام
از لعل لب یار شنیدن نگذارند
ای شاه شجاع! آه ز بی داد رقیبان
در بزم وصال تو رسیدن نگذارند

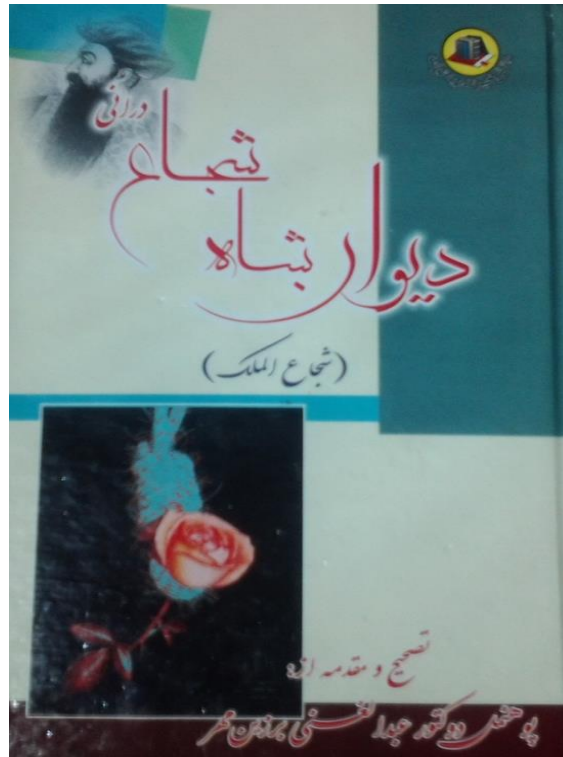
بر این روال، حد فاصل شاه تاریخی از چهره ای ایجاد می شود که در تاریخ معاصر افغانستان، شناخت از شاه شجاع، به مردی خلاصه است که در بازی های روزگار، خدنگ فتنه را به پای او زدند. یارانه ی او با انگلیس به طمع قدرت، همانی نشد که شاید در روز های خوش، ذوق او را سیراب می کرد تا در خلوت خوبرویان، در دنیای سوای سرنوشت سیاسی، بیش از یک قرن و نیم، زمانی که اشعار او را می خوانیم، تعجب کنیم:
شاه شجاع سیاسی و شاه شجاع شاعر، دو مساله ی متفاوت اند.

کتاب «دیوان شاه شجاع درانی» به تصحیح و اهتمام پوهنمل استاد عبدالغنی برزین مهر و به همت انتشارات دانش، منتشر شده است. چاپ دوم این کتاب به فاصله ی یازده سال، در ماه ثور سال ۱۳۹۱ شمسی، صورت می گیرد. این کتاب، همین اکنون در کتاب فروشی دانش، رو به روی مرکز تجارتي رحيم گردیزی، واقع جاده ی ده افغانان- دهن باغ، به فروش می رسد .

در صحبتی که با پوهاند استاد مجاور احمد زیار داشتم، ایشان از اشعار پشتوی شاه شجاع نیز یادآوری کردند که متأسفانه بر اثر سهل انگاری کس یا کسانی، مفقود شده است .

یادآوری:

در مقاله ی «به کتاب ها کمک کنیم!» آورده بودم که به منظور تعمیم فرهنگ کتاب خوانی و اهمیت مطالعه و بازار آن، پروسه ای را آغاز می کنم که این کتاب، آغاز آن بود. روز دوشنبه ی هفته ای که گذشت، به مرکز کتاب فروشی دانش رفتم و دانش صاحب که آن مقاله را خوانده بود، با خوش رویی همیشه گی، این کتاب را در اختیارم قرار داد تا معرفی کنم.



پایان

د پانو شمیره: له ۴ تر ۴

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له رالپولو مخکي په خير و لولئ